

کاتوزیان ۸ ساله، و در هنگام وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۰ ساله بود، اما پژوهش‌های او درباره تحولاتی که بین این دو روز در تاریخ ایران روی داد، اعتبار ویژه‌ای دارد و مورد استناد است، هر چند که نظرهای او درباره انگیزه‌ها و علت‌های برانگیخته شدن نهضت ملی کردن نفت، و داوری او درباره سرانجام این نهضت در بعضی از زمینه‌ها ممکن است مورد قبول همه کسانی که در آن دوران فعال بودند، یا پس از آن دوران در این باره پژوهش کردند، نباشد. او چندین کتاب به زبان فارسی و انگلیسی نوشته است. مشهورترین کتاب او اقتصاد سیاسی ایران، از مشروطیت تا پهلوی (۱۹۸۱)، چاپ اول ترجمه فارسی (۱۳۶۶) است که بخش قابل توجهی از آن به تحولات دوران ملی شدن نفت ایران مربوط می‌شود. از جمله کتاب‌های دیگر او تضاد دولت و ملت؛ نظریه تاریخ و سیاست در ایران و مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران هستند.

در سفر کوتاه دکتر کاتوزیان به ایران فرصتی مغتنم برای مصاحبه با او به دست آمد با ذکر این نکته که این مصاحبه در گزارش‌های ویژه مجله اقتصاد انرژی، به دو مناسبت، سالروز ملی شدن نفت و صدمین سال صنعت نفت ایران، درج خواهد شد. دکتر کاتوزیان این دعوت را پذیرفت، با این توضیح که سال‌هاست در این حوزه کار نمی‌کند، بلکه مطالعاتش عمدتاً درباره تاریخ و جامعه‌شناسی تاریخی و ادبیات فارسی متمرکز بوده است. اما اضافه کرد "اگر چیزی به نظرم برسد که شما بتوانید از آن استفاده کنید، با کمال میل خواهم گفت." حاصل گفته‌ها و نظرهای ایشان در چند زمینه تنظیم شدند.

۱۹۶۸ تا ۱۹۸۶ در انگلستان، ایران، کانادا و آمریکا اقتصاد درس داد، و در حال حاضر در دانشکده شرق‌شناسی دانشگاه آکسفورد مشغول به کار است و در عین حال کتابی درباره تاریخ ایران زیر چاپ دارد. در زمان ملی شدن صنعت نفت،

دکتر محمدعلی همایون کاتوزیان، که در خارج از ایران او را به نام همایون کاتوزیان نیز می‌شناسند، اقتصاددان، تاریخ‌نگار، و دانشمند علوم سیاسی و منتقد ادبی است. تحصیلات رسمی او در اقتصاد و جامعه‌شناسی است. او در سال‌های بین

اقتصاد سیاسی نفت در ایران در گفتگو با دکتر همایون کاتوزیان



وجود داشت. ولی بعد از جنگ در ایران متفقین به معنای نظامی حضور پیدا کردند و دخالتشان در مسائل سیاسی ایران بیشتر شد.

انگیزه‌های سیاسی ملی شدن نفت

در این زمان بود که زمینه سیاسی برای حضور نهضت ملی اهمیت پیدا می‌کند و روی این مسأله کمتر تأکید شده است. نظر من این است که انگیزه اصلی ملی شدن نفت، سیاسی بود. از سخنان دکتر مصدق و یارانش هم این موضوع به خوبی پیدا است. در سخنرانی‌هایی که در مجلس داشتند، با تأکید می‌گفتند این صنعت را باید ملی کنیم، برای این که دست انگلستان را کوتاه کنیم، که در امور سیاسی مملکت دخالت نکند و برای این که مملکت به استقلال کامل برسد. می‌گفتند اگر به استقلال کامل دست یابیم، می‌توانیم به دموکراسی دست یابیم و در غیر آن صورت، تا زمانی که قدرتی خارجی دائماً در حال زد و بند در حوزه سیاست ایران است، صحبت کردن از دموکراسی معنی ندارد. البته جنبه اقتصادی هم مهم بودند، ولی در درجه دوم بود و جنبه سیاسی اش بسیار قوی‌تر بود. البته عوامل اقتصادی هم مهم بود، چنان که بعداً ظاهر آید دلیل عدم توافق ایران و انگلیس، اقتصادی بود. آنها دو پیشنهاد داشتند: (۱) امتیاز جدید داده شود، تقریباً شبیه به کنسرسیونمی که بعداً تشکیل شد، اما از نظر شرایط بهتر از آن، که در آن زمان می‌شد روی آن چانه زد. (۲) اگر می‌خواهید نفت را کاملاً ملی کنید، باید به حساب تمام نفتی که ما تا سال ۱۹۹۰ استخراج نمی‌کنیم، غرامت بدهید، چون اگر امتیاز را ملغی نمی‌کردید، ما تا سال ۱۹۹۰ نفت تولید می‌کردیم.

از موضوع حق و باطل مسأله بگذریم، که حرف باطلی بود. اما به هر حال این عدم توافق یک جنبه سیاسی هم داشت. مسأله این بود که آیا دولت مصدق حاضر می‌شود در مقابل دولت و شرکت انگلیس کوتاه بیاید، یا این که می‌خواهد کوتاه نیاید و سرسختی کند و بایستد.

روحیه استقلال طلبی

مداخلات انگلستان زیاد بود، غالباً

حدود ۱۳۱۲ مبلغ قابل توجهی شد. و در آن زمان همه این درآمد صرف ارتش (خرید اسلحه و غیره) می‌شد.

دخالت‌های انگلستان

یکی از عارضه‌های منفی نفت این بود که یک پایگاه مهم اقتصادی برای انگلیس در ایران ایجاد کرد، به طوری که انگلیس برای حفظ منافعش در

امور سیاسی ایران، به خصوص به صورت غیرمستقیم دخالت می‌کرد. البته باید گفت ما شواهدی نداریم که نشان دهد در زمان رضاخان انگلیس به صورت مستقیم دخالت می‌کرد. می‌دانیم که رضاشاه برخلاف معروف، به طور وسواسی ضد انگلیسی بود و از انگلیسی‌ها وحشت داشت و از این نظر مواظب بود. با این همه شرکت نفت در خوزستان نفوذ خود را داشت تا این که سرانجام کار به قرارداد ۱۹۳۳ کشید و قرارداد، ۳۰ سال دیگر تمدید شد. بعد از شهریور ۲۰ هم که رضاشاه رفت، انگلیس قدرت اصلی در میان متفقین در ایران بود. از آنجا که دخالت انگلیس در سیاست ایران در جهت منافع خودش بود، نه در جهت منافع ملت ایران، نهایتاً منجر به وضعی شد که ما را به دوره نهضت ملی رساند. این سؤال مطرح می‌شود که آیا اگر نفت نبود دخالت استعمار در ایران کمتر بود؟ پاسخ این سؤال این است که اگر هم نفت نبود، بالاخره طبق سنت، انگلیسی‌ها دخالتی در ایران می‌داشتند، اما خیلی کمتر، زیرا در آن صورت انگلیس نفع اقتصادی زیادی در ایران نمی‌داشت، اگر چه ممکن بود نفع استراتژیک داشته باشد، چون ایران در موقعیت ایدال در کنار هند و عراق و غیره بود. در زمان رضاشاه، موقعیت ایران از نظر روابط با دولت‌های خارجی تقریباً مثل افغانستان بود، یعنی آن چیزی که "منطقه حائل (Buffer state)" خوانده می‌شود؛ البته غیر از خوزستان و نفتی که آنجا



اگر نفت وارد اقتصاد ایران نمی‌شد؟

از نظر خیلی دقیق تاریخی این سؤال جواب ندارد، چون این اتفاق نیفتاده، و نفت وجود داشته است. همین قدر می‌توانم بگویم که اگر نفت کشف نشده و وارد اقتصاد ایران نشده بود، ایران خیلی فقیرتر بود و در نتیجه از این جهت باید آن را یک عامل مثبت دانست، از آنجا که بر درآمد دولت و درآمد ارزی کشور افزود. اما نقش منفی هم داشته است. یکی از عوامل منفی این بود که برخی از روندهای سنتی جامعه، از جمله استبداد دولتی، بر اثر درآمد نفت تقویت شد. البته استبداد از نفت به وجود نیامد، بلکه یک نظام سنتی بود که بی اغراق می‌توان گفت به مدت ۲۵۰۰ سال در ایران وجود داشت. و البته یکی از وجوه عمده استبداد، قدرت دولت بوده است. زمانی این قدرت از نظر اقتصادی متکی به مالیات‌های ارضی و مالکیت ارضی بود که در نتیجه آن دولت این امکان را داشت که بر اقتصاد و سیاست مملکت سلطه استبدادی داشته باشد. درآمدهای نفتی این روند را تقویت کرد. البته در ابتدا تا مدتی هنوز درآمد نفت آنقدر زیاد نبود که تأثیر خیلی بزرگ کیفی و کمی داشته باشد. اما همان مقدار که به دست دولت می‌آمد، تسهیلاتی در اختیار دولت قرار می‌داد که در غیر آن صورت نمی‌توانست داشته باشد، حتی برای اموری چون جاده سازی یا بهسازی شهرها. درآمد نفت از اواسط دوره رضاشاه، از

درباره درآمدهای نفتی

تا چند سال پس از اکتشاف نفت در آمد آن برای دولت بسیار ناچیز بود. اما از سال ۱۲۹۶ اختلاف با شرکت نفت ایران و انگلیس بر سر بهره مالکانه و مسائل دیگر شروع شد. در ۱۳۰۰ شرکت نفت یک میلیون پوند (که در آن موقع پول بسیار زیادی بود) به صورت علی الحساب، یادقیق تر بگویم "دستخوش" داد. در اوایل دوره رضاشاه بود که این بحث مطرح شد که آنها حقوق ما را به ما نمی دهند. در زمان قاجار دولت مغلس بود و درآمد قابل توجهی نه از محل مالیات، نه از محل گمرک، نداشت. آنچه از شرکت نفت به دست دولت می رسید، در مقابل احتیاجاتی که داشت مبلغ ناچیزی بود. در دوره نهضت ملی هم به علت تحریم، درآمد نفتی وجود نداشت. بعد از کودتای ۲۸ مرداد درآمد نفت آهسته آهسته شروع به مؤثر بودن می کند. در عین حال در آن موقع هم در سال های اول، کمک های خارجی آمریکا از درآمد نفت مهم تر بود (مقدارش بیشتر بود). بعد از آن درآمد نفت و مقدار صادرات نفت خیلی آهسته بالا رفت. تا اینکه در سال ۱۳۳۲ به حدود ۳۰۰ میلیون دلار رسید. در آن دو سه سال یعنی از ۳۹ تا ۴۲ است که بحران اقتصادی بر اثر غلط کاری، خرج کردن بی حساب پول نقد و سیاست اقتصادی درهای باز، شروع می شود.

دیکتاتوری و استبداد

استبداد محمدرضا شاه از ۱۳۳۲ شروع شد. از ۱۳۳۲ (کودتای ۲۸ مرداد) تا ۱۳۴۲ دوره دیکتاتوری او است. دیکتاتوری با استبداد یکی نیست، استبداد حکومت خودسرانه فردی است. آن چیزی که به استبداد کمک کرد و آن را ممکن کرد، درآمد نفت بود. البته قیمت نفت ثابت بود، مقدار صادرات بالا می رفت، تا این که در ۴-۱۳۵۳ قیمت نفت چهار برابر شد.

تأثیرهای داخلی و خارجی ملی شدن

این که می گویند در ماجرای ملی شدن بعضی از خواست های ضد استعماری تحقق پیدا کرد، غرور ملی تقویت شد، و ایران در

دولت سازی می کردند. اما مقداری هم از طرف ایرانیان عمل به خواست های انگلستان داوطلبانه بود، یعنی لازم نبود انگلیسی ها دخالت کنند. بعضی از خود ایرانیان از آنها می پرسیدند که چه کنند، مثلاً در مجلس چطور رأی بدهند. در واقع این طور باید دید که با توجه به سابقه سنتی استعمار انگلیس و روس (که روسیه، بعد از کمونیست شدن دیگر نفوذ زیادی در ایران نداشت)، بعد از شهریور ۲۰ در واقع تنها قدرت بزرگ خارجی که نفوذ زیادی در ایران داشت انگلیس بود. یکی از انگیزه های آنها هم منافع شرکت نفت بود و این هم سبب می شد که در امور سیاسی ایران دخالت کنند. به هر حال این نظر که انگلستان ۲۰ سال تمام مداوماً و در یک سطح در ایران مداخله می کرده، غلط و مبالغه است.

وقتی رزم آرا کشته شد، معلوم شد که یک قرارداد ۵۰-۵۰ به او پیشنهاد کرده بودند. اما ملی کردن نفت جدای از این عوامل بود. تمام تأکید ملی کردن این بود که آنها (انگلیسی ها) از اینجا بروند. وقتی کمیسیون نفت مجلس قرارداد گس-گلشائیان را رد کرد، مصدق لایحه ملی کردن نفت را در مجلس مطرح کرد که با جمله مشهور "به نام سعادت ملت ایران و به منظور کمک به تأمین صلح جهانی..." شروع می شود.

تأثیرهای مثبت و منفی نفت در توسعه

طبیعتاً در کشورهای دارای نفت پتانسیل توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بیشتر است. اما در عین حال نفت عامل منفی هم هست، که همان آسان کردن پخته خواری است. مثلاً دبی، یک کشور مصنوعی است، امید این که این کشور (البته اگر بتوانیم آن را کشور تلقی کنیم) با این ثروت، به یک کشور توسعه یافته مثل هلند تبدیل بشود، خیلی کم است. ولی از سویی دیگر، داشتن این منابع نفت و گاز در ایران، برای این که پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بشود، طبیعتاً پتانسیل زیادی ایجاد می کند. با این همه باید گفت عادت کردن به مفت خوری مفید نیست. مفت خوری یعنی این که در جامعه ای مصرف کل بیشتر از تولید کل باشد، یعنی پول کار نکرده خرج شود.

سطح بین المللی مطرح شد، درست است، اما مبالغه هم نباید کرد. از لحاظ بین المللی، بزرگترین واقعه ضد استعماری آن دوره، مبارزات نهضت آزادی هند برای رها شدن از استعمار چندقرنی مستقیم انگلیس بود، و موفق هم شد. در سال ۱۹۴۷، درست سه سال و چند ماه قبل از ملی شدن نفت، هند پس از بیست سی سال مبارزه مسالمت آمیز از چنگال امپراتوری بریتانیا رها شد. البته کاری که ایران کرد، هم، تأثیرهای خارجی داشت. مثلاً رفتن مصدق به شورای امنیت برای پاسخ دادن به انگلیس. حزب وفد که در مصر دولت را به دست داشت، و رهبر آن نحاس پاشا که نخست وزیر بود، از مصدق دعوت کردند و تظاهرات و استقبال عظیمی از او شد. بله، در عراق هم پیش از سقوط رژیم سلطنتی آن کشور، مصدق محبوبیت داشت. اما مبالغه نباید کرد. ما در دوره نهضت ملی نماد خوبی از خودمان نداریم و نتوانستیم از فرصتی که ایجاد شده بود، درست استفاده کنیم. با تمام اینها باید گفت که ملی کردن نفت کار مهمی بود. این نهضت خواهان استقلال مملکت و ایجاد یک سیستم دموکراتیک بود. البته آنچه وجود داشت، دموکراسی نبود، هر ج و مرج بود. با این همه باعث ایجاد دیالوگ شد. به علاوه، بر اثر نهضت ملی بود (با این که شکست خورد) که قرارداد کنسرسیون بسته شد. بدون آن نهضت، چنین قراردادی ممکن نمی شد. از طرفی مقداری آگاهی ها در داخل کشور به وجود آمد. حتی پس از ۲۸ مرداد، دخالت انگلیس در ایران بسیار کم شد. خود مصدق هم در دادگاه گفت که "بزرگترین گناه من"، قطع دست بزرگترین امپراتوری جهان از این مملکت است. اما به هر حال نتیجه آن نهضت شکست بود. من نمی گویم نهضت ملی سبب شکست خودش شد. حرف من این است که نهضت ملی در حالی که می توانست پیروز شود، در شکست خود سهیم بود. به عبارت دیگر با توجه به تمام عوامل اگر بپرسند که آیا شکست نهضت ملی اجتناب ناپذیر بود، پاسخ من منفی است. از طرفی باید به این نکته هم اشاره کنم که رهبران این نهضت جزو این ملت بودند و



جاسوس است، نوکر امریکایی است. اطرافیان مصدق ترسیدند. همین قرارداد با بانک بین المللی مثالی جالب است. مصدق در ابتدا حاضر بود پیشنهاد میانجی گری بانک بین المللی را بپذیرد. اما وقتی حزب توده اتهام جاسوسی و نوکری زد، اطرافیان مصدق ترسیدند. به ویژه آقای مهندس حسینی بود که جلو این کار را گرفت. ایشان گفتند برای این که ما تهمت نخوریم، در ابتدای قرارداد نوشته شود: بانک بین المللی ترسیم و توسعه از طرف دولت ایران. آن وقت پس از عبارت "از طرف دولت ایران" متن قرارداد بیاید. بانک بین المللی گفت اگر عبارت "از طرف ایران" نوشته شود، دولت انگلیس قبول نمی کند. زیرا اگر ما وکیل شما بشویم، دیگر نمی توانیم میانجی باشیم. مهندس حسینی به قولی ایمان داشت که پیروز خواهد شد، چون می گفت در این باره خواب نما شده است.

موضوع پیچیده تر از این است. البته یک مقداری ترس از بدنامی وجود داد، بیش از تمایل به خوشنامی و این ترسی که هست زمینه دارد و واقع بینانه است. یعنی رهبران نهضت ملی می ترسیدند تهمت بخورند و این ترس غیر واقع بینانه نبود. وقتی شما کار خوبی انجام می دهید، سخت است که قبول کنید که همه به شما فحش بدهند و بگویند جاسوس هستید. این موضوع پیچیده تر از آن است که آدم فکر می کند.

وحشت از حزب توده

دولت مصدق پیشنهاد های بسیار خوبی، مثلاً پیشنهاد بانک بین المللی را رد کرد که بهترین و ممکن ترین پیشنهاد بود. قبول آن پیشنهاد فشار نیرو های داخلی را هم کم می کرد. مصدق در ابتدا حاضر به پذیرش بود، ولی به محض این که بانک بین المللی به ایران آمد، حزب توده نوشت که ما گفته بودیم که او نهضت را به امریکایی ها می فروشد،

ملت خودش، به هر حال بیش از آن ظرفیت نداشت. رهبری که می ترسد ملت به او تهمت بزند که جاسوس است، قادر به تصمیم درست و عمل درست نیست. به این ترتیب حرف من این نیست که ملت همه چیزش درست بود و فقط رهبران نهضت ملی اشتباه کردند.

یکی از ویژگی های جامعه ایران این است که افکار عمومی هیچ وقت نسبت به اقدام مثبت نظر خوبی ندارد. اگر بگویند مبارزه با انگلیس و استعمار، همه هورا می کشند. اما اگر بگویند قرارداد بسته اید، یک مرتبه پشت سر شما می گویند که جاسوس هستید. از نظر روانشناسی اجتماعی توجه به این موضوع مهم است. در واقع حرف حزب توده، نه به این علت که حزب توده گفته، بلکه صرفاً به خاطر این که قراردادی بسته شده، پذیرفته می شد. ملت می گفتند عجب، پس اینها هم عامل خودشان بودند.

کودتای ۲۸ مرداد

اگر کودتای ۲۸ مرداد اتفاق نمی افتاد یا ناموفق می ماند، باز دولت مصدق نمی توانست در بلندمدت به همان وضع ادامه بدهد. یکی از نکات اساسی که می توانست اوضاع را تغییر بدهد، توافق بر سر نفت بود. یعنی اگر دولت مصدق با انگلیس به یک توافقی رسیده بود، کودتای ۲۸ مرداد اتفاق نمی افتاد. اما وضع آن روز چنان بود که قابل ادامه نبود. هر روز بحرانی در کار بود، گاهی بحران بسیار بزرگ، مثلاً ربودن رئیس شهر بانی کشور، افشارطوس. در همان موقع سازمان "سیا" هم سه چهار ماه پیش از کودتا، ۳۰-۴۰ روزنامه درست کرده بودند که فقط فحش نامه بودند. وضع موجود این بود که مصدق نه با انگلیس بر سر نفت توافق می کرد، و نه قانون را به کار می برد که جلو او باش را بگیرد.

نگاهی به روانشناسی مصدق

گاهی درباره مصدق این برداشت پیش می آید که گویا او در جاهایی قهرمان شدن و قهرمان ماندن را به منافع ملت ایران ترجیح می داده است. من نمی توانم چنین چیزی بیان کنم، چون